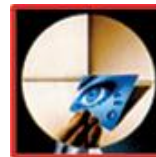


## گفت وگو با بهمن مه آبدی نوازنده، آهنگساز و سرپرست گروه سل بک گروه بی ادعا



هنر

[ادبیات](#)[اقتصاد](#)[اندیشه](#)[سیاست](#)[فرهنگ](#)[ورزش](#)[اجتماعی](#)[اقتصادی](#)[خارجی](#)[سیاسی](#)[شهری](#)[ورزش](#)[ورزش جهان](#)[صفحه آخر](#)[همشهری ضمیمه](#)[بازارچه](#)[همشهری](#)[همشهری](#)[ایرانشهر](#)

### پژوهش در موسیقی عاشورا نوای نینوا

گفت وگو با بهمن مه آبدی نوازنده، آهنگساز و سرپرست گروه سل بک گروه بی ادعا  
هما صدر ارحامی

در پی فعالیت های چشمگیر گروه موسیقی سل، در معرفی و انتشار آثار جاودانه موسیقی علمی در جهان بالغ بر شش کاست و سی دی با اجرای انسامل سل- به سرپرستی بهمن مه آبدی- پژوهشگر موسیقی، عضو با سابقه ارکستر سمفونیک تهران، نوازنده و مدرس ویلن و گیتار کلاسیک و مدیر مرکز موسیقی سل، بر آن شدیم تا در گفت وگویی از دیدگاههای ایشان در زمینه های مختلف هنری و فرهنگی جویا شویم. آنچه در پی می آید حاصل این گفت وگو است. موسیقی را شما چگونه می شناسید و چه تعریفی از آن ارایه می دهید؟

موسیقی بک آیین است، آیینی مقدس و اجتماعی و - عامل پیوند انسان با هم نوع خود و پیوند فرد با جهان. موسیقی نوعی تأمل و اندیشه است. وسیله ای برای شناخت درون و بیرون و گفت وگویی از سر نیاز. زیرا که از مکاشفه و عرفانی خاص سخن می گوید و در اقیانوس بشریت سرریز می شود. راههای تازه زیستن را پیش روی آدمی می گذارد و او را به سوی تعالی سوق می دهد. موسیقی نوعی عبادت است، زیرا که ریاضت تمرین و ممارست، او را از روزمرگی های معمول رهایی می دهد و در محصور تقلایی خلاق به حقیقت بشری خود نزدیک تر می سازد. می داند و اعتراف می کند که حقیر است و در وادی خلقت، چون ذره ای است که در ماندگی در حرکاتش پیداست. به درکی نایل می شود که در عین رهایی و آزادی واقعی، قالب های ناچاری را می پذیرد و در کل خود را صاحب رسالتی می داند که می بایست آن را به هموعان خود ابلاغ نماید،



زیرا او در هنر خود راهی نو را برای زیستن بشارت می دهد و انسانها را از سطحی نگرانی و عوام بودن بر حذر می دارد و به میهمانی اندیشه ها فرامی خواند. محصول تفکر، تعمق و غور او بشریت را ندا در می دهد تا روابط اجتماعی را تلطیف کند و از خشونت غیرانسانی که امروزه تمام جوامع بشری را فرا گرفته است، ممانعت به عمل آورد. اگر در تاریخ نیک بنگریم گذشته های بشری بیش از امروز از عشق، شادی و معنا لبریز بود، چون که انسان با موسیقی ناب و طبیعت بکر اینگونه عناد نداشت و به راستی آیا نمی توان به قول بتهوون دنیایی را که نمی داند غور و تعمق، کشف و مکاشفه در موسیقی بسی والاتر از ژرفانگری در علم و فلسفه است، تحقیر کرد

حال راه ارایه و معرفی این موسیقی ناب و متعالی کجاست؟ چگونه باید مردم این پیام با ارزش را دریابند و در راه آن حرکت کنند؟

موسیقی ناب یا به قول شما موسیقی متعالی، از افق های بیکران سخن می گوید که می بایست از طریق رسانه های عمومی، مخصوصاً تلویزیون در اختیار همه مردم قرار گیرد و آموزش داده شود که در این صورت فرهنگ جامعه را تغییر می دهد و انسان را در مقابل وجدان خود مسئول می سازد. روند موسیقی جدی مثل همه کارهای بزرگ دور از بازار و دور از شهرت به وقوع می پیوندد و کمتر وارد مقوله پول، سرمایه و سود می شود، چون مفهوم رسالت، معنای ثروت یا شهرت را در پی ندارد. مخترعین ارزش های متعالی، همواره خود را دور از این جریانات نگاه می دارند. همچنانکه عرضه کنندگان اجناس کم ارزش و بی ارزش به اصطلاح فرهنگی، بر عکس می اندیشند. امروزه مفهوم موسیقی روزمره در جهان چنین است، شکل و شمایل های غریب، لجام گسیختگی، حرکات بی ارزش، که با نام های دهان پرکن از سوی کمیانی های پول سازی و سود و سرمایه به عنوان هنر و موسیقی به خورد جماعتی ساده پسند داده می شود، صرفاً در محدوده تأمین منافع عده ای انگشت شمار است، چون که این آثار فاقد ابتدایی ترین مشخصه های

هنري هستند. اگر با مديران اين مراکز رو در رو شويد به توخالي بودن شخصيت هاي آنان بيشتتر واقف خواهيد شد. آن وقت ضعف فكري ما به آنها امکان برنامه ريزي و مديريت مي دهد و کار به جايي مي رسد که وقتي سخن از موسيقي به ميان مي آيد، شرايط بازار، سود و بي محتوا بودن ملاک برتري به حساب مي آيد. مخيله کوتاه بين اين مديران کمپاني هاي موسيقي درست کني، در سراسر جهان، رايژني و بازاریابي براي به جيب زدن سود و باز هم سود است و اگر غير از اين در جايي يافت شود که به قول مولانا «ياقت مي نشود جسته ايم ما» آنها براي صفات نيك خود تنبيه مي شوند و تدابيري انديشيده مي شود که عمده هاي بي سواد، دست به کار شده و راه را براي حرکت نو سد کنند. ما در موسيقي سل از راه تعالي دفاع مي کنيم، چون دريافته ايم که از سطحي بودن سخت پرهيزيم و بر اصالت انساني خود پاي فشاريم. کارهاي ارايه شده از مرکز سل مابين اين آرا است

جاياگاه موسيقي ملي، ارتباط آن با موسيقي جهاني و ارزش هر دو از ديگاه شما چگونه است؟ \*

همه ملت هاي دنيا موسيقي ملي خود را دارند. موسيقي ملي منافاتي با موسيقي غير ملي ندارد. موسيقي هر ملتي از - مسائيل، زيبايي ها، روحيات، شادي ها، غم ها، شکست ها و پيروي هاي آن مردم سخن مي گويد و البته بسيار بسيار هم با ارزش است. اما موسيقي جهاني تعلق به جغرافياي خاص ندارد. غربي نيست، شرقي هم نيست. بنابراین شمالي و جنوبي هم نمي تواند باشد. جهاني است. ميراث همه بشريتي است که در حصار مرزهاي گوناگون زندگي مي کنند. موسيقي جهاني از آرمان هاي انسان هاي روي زمين سخن مي گويد و چون زبان جهاني دارد، انسان را خطاب قرار مي دهد. ادوارد گريک نروژي به بشريت تعلق دارد، قارا قارايف اگرچه آذربايجاني است اما چون به زبان جهاني سخن مي گويد همچون سعدي شيراز، يا فردوسي طوسي، يا هومر، يا حافظ، يا گوته و شيلر متعلق به ميراث فرهنگي زمين بزرگ هستند. خاجاطوريان ارمني است، چايکوفسکي روس، سيبليوس فنلندي، وردی ايتاليائي، کولپند آمريکايي، دوفایا اسپانيائي. اما آثار اينها، شاخ و برگ هاي درخت بزرگ و کهنسال ادبيات موسيقي جهاني است که قدمتي چندين صد ساله دارد.

موسيقي ايران مثل موسيقي ساير ملل خواصي دارد که آن را از ديگر موسيقي ها جدا مي کند. اين نيز شمولي همگاني دارد. موسيقي هندي با مولکول ها و اتم هاي خود با موسيقي ژاپني و موسيقي ژاپني با موسيقي عربي تفاوت هاي دروني، بيروني و ساختاري دارند. اين فرق ها در چهره آحاد ملل ياد شده نيز قابل رويت است. همچنان که هيچ مشخصه اي جز دانايي وجه تمايز نمي تواند بود، در مقوله موسيقي نيز حکم همان است

در اين ميراث جهاني نوآوري چه جاياگه اي دارد؟ آیا آثار موسيقيدان هاي معاصر نيز به اين حيطه از فرهنگ جهاني راه پيدا مي کند. اصولاً از ديگاه شما مدرن و حتي پست مدرن و ديگر مکاتب و سبک هاي معمول و پيشتاز داراي مفهومند؟

در حوزه علم موسيقي نوآوري داراي مفهوم عميق و بلندي است. موسيقي نو تمام - عرصه هاي تاريخ موسيقي جهان را مملو کرده است. آنگاه که باخ کبير مفاهيم علمي خود را مطرح کرد، موسيقي گام هاي بزرگي را در مدرنيته برداشت. از آن روز تا اين لحظه آنقدر نوگرابي و نوآوري در موسيقي به وقوع پيوسته است که نام بردن از همه آنها در مجال اين مقال نيست

رنسانس جاي خود را به باروک داده است، تازه در اندرون رنسانس نيز نوآوري هاي بي شماري اتفاق افتاده، با اين همه باروک با سلسله اي از کهکشان هاي نامحدود آن اندازه نوگرا و نوآور بوده که حيرت آور است. اشکال و فرم هاي تازه اي عرصه هاي موسيقي را انباشته و نوگرابي در کلاسيسم و غيره و غيره به فضاهاي محتوايي و ساختاري انجاميده است. تونال، اتونال، دوده کافونيسم، سرياليسم، ميني ماليسم و صدها مفهوم ديگر گام به گام در راه نو شدن لحظه شماري کرده اند. نو بودن جرم نيست. جرأت مي خواهد، اندیشه طلب مي کند و به قول ژيد گرسنگي- «زيرا زيباترين چيزي که بر روي زمين شناخته ام- همانا گرسنگي است.» اين گرسنگي انسان را پيش مي برد. مجبور به خلاقيت مي کند و نوگرا مي سازد. لاجرم مدرن بودن از مفاهيم پويايي است. نوعي ديناميسم دروني است که گاه در کالبد نيز دمیده مي

شود. نامي خاص ندارد، همه اش موسيقي است و از يك منبع و مبدا سرچشمه مي گيرد و با احوالات فردي، که فرهيختگي نقش هاي جاودانه در آن از خود به يانگار گذارده، مي آميزد و تحولي را پديدار مي کند که همه نو و بديع است. اين راز و رمز جاودانگي موسيقي پويايي جهان است که هر روز نوتر از ديروز نمايان مي شود. طلب و جست و جو راز جواني موسيقي جدي و علمي است و در اين راستاست که فيزيک نه تنها نسبت زمان و مکان را اثبات مي کند بلکه نظريه کوانتوم دامنه تأثير متزلزل کننده خود را تا مرز نهايي درک سنتي قانون عليت گسترش مي دهد. لذا فيزيک معاصر همچون موسيقي عصر ما، ادامه و قبول کرنش در مقابل دنياي بسته و يکسويه را زير سؤال مي برد و بدین ترتيب ديگر در مکان- زمان و ماده- از کوچکترين ذرات گرفته تا کهکشان هاي عظيم، مرز و حدي قابل قبول باقي نمي ماند. ديگر اتم چه در فيزيک و چه در موسيقي آن جزء تجزيه ناپذير دست نيافتني تعريف نمي شود. زيرا محدوده جهان از حد ذرات فراتر مي رود و بشر در آغازين سال هاي قرن ۲۱ به ميان امواج نامحدود و بي پايان هر دو زمينه فکر و عمل پرتاب مي شود. هر پديده اي در هر شکل و ساختار به طور دايم در حال تولد، رشد و مرگ است که در اين بين آفرينش هنري بيش از هر وقت ديگر سمبل و تمثيلي از عمل زيستن و چگونه زيستن محسوب مي شود و در نهايت معنای صفت، ترين در نسبت فلسفي خود به شاخص هاي زيادي مرتبط مي شود و در طبقه بندي منطقي نسبي تر مي گردد. در اين تحول راستين و شگرف گاه انسان نياز به تکان و بيداري خاصي دارد که آن هم از بطن تاريخ مي جوشد. چون هنري پوياست که روبه سوي آينده داشته باشد و از گذشته و حتي گذشته هاي دور جاري شود

در اين صورت بر اساس تعريف شما هنر و موسيقي مفهومي پژوهشي دارند. اگر اين طور است توضيح دهيد و بگويد \* در اين راستا چه فعاليتي داشته ايد؟ اين پژوهش ها چه مصرفي مي تواند داشته باشند؟

اصلاً پژوهش مفهومي علمي و کاربردي دارد. کندوکاوي است با ابعادي تعريف شده و صد درصد منطقي، جغرافياي -



مورد پژوهش اعم از نظری و عملی مورد مذاقه قرار می‌گیرد و دلایل و مستندات ارایه می‌شود. حال با در نظر گرفتن اینکه موسیقی جهانی، یا موسیقی کلاسیک یا موسیقی علمی مفهوم آکادمیک دارد و علوم نظری و عملی آن منطبق با اصول دیگر شاخه های علمی است و دستیابی بدان از یک روش سیستماتیک پیروی می‌کند، می‌شود نتیجه گرفت که مفهومی پژوهشی دارد و می‌تواند به نیازهای بشری، اعم از روانی و جسمانی جوابگو باشد و در نهایت انسان را به سوی کمال سوق دهد. مدار جهان به دور مخترعین صداها و جدید اما بی‌هویت نمی‌چرخد، بلکه به دور مخترعین ارزش‌های نو چرخ می‌خورد و دایم از چون و چراهای بی‌انتهای پرسش‌ها دارد. می‌پژوهد تا راه‌های نو را کشف کند و در راه‌های کهن رمز ماندگاری، جاودانگی و بی‌همتایی را ادراک نماید. هنر شکلی از آگاهی اجتماعی است که توسط هنرمند بیان می‌شود. لذا چون دیگر اشکال اجتماعی در روند تکامل جامعه مؤثر است و نقش آموزشی و پژوهشی دارد که در نهایت سیستمی را پدید می‌آورد که بر اساس کلیت و جزئیات هدفی جز بالندگی ماهیت انسانی در آن نیست و به خاطر ساختار پیچیده، فرمول‌های غامض و محتوای ارزشمند اما لایه به لایه، محدودیت‌های ادراکی انسان را در هر بار روبه‌رو شدن با اثر هنری و مفهوم شنیداری وسعت و دقت می‌بخشد و محدودیت درونی او را به طرز غیرقابل انکاری زیر سؤال می‌برد و لامتناهی می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که اثر هنری رابطه‌ای با ذهن، مغز، سلسله اعصاب و عصب روانشناختی او و طبیعت و مفاهیم پیرامونی او دارد که در شکل‌گیری می‌تواند جامعه را سیراب کند و سطح اجتماعی و فرهنگی خاص را نیز پویا نماید. هنر در صورتی که با پژوهش و نقد حقیقی روبه‌رو باشد هرگز در سطح نمی‌ماند و به ظاهر قضاوت نمی‌شود. همچنان که پژوهش محصول یک لحظه نیست، موسیقی و هنر جدی هم قابل دریافت در لحظه نمی‌تواند باشد. تحقیق زمان، مکان و مواد اولیه را برای باروری خود نیاز دارد. درک موسیقی و هنر هم به زمان، مکان و ژرفانگاری نیازمند است. آثار پژوهشی دارای تنوع موضوعی بی‌شماری هستند و به جرات می‌توان ادعا کرد که به اندازه آثار موسیقی دنیا، رسالات پژوهشی نیز موجود است. اینجانب در طول سال‌هایی که به موسیقی اندیشیده‌ام در حدود ۷۰-۸۰ مقاله در ارتباط با موسیقی علمی که اغلب آنها جنبه تحقیقی و پژوهشی داشته‌اند را به رشته تحریر درآورده‌ام که معمولاً به چاپ رسیده‌اند. این مطالب شامل گفت‌وگو با پیشگامان هنر، تاریخ هنر، تاریخ ساز، علل پیدایش آلات موسیقی، تاریخ موسیقی مذهبی در هنر موسیقی جدی، خاستگاه نیاز به مدرنیته و پست مدرن در موسیقی و راهکارهای منطقی آن است که البته بسیار اندک و ناچیز به نظر می‌رسد. همچنین در کنسرت‌های گروه موسیقی سل که جنبه پژوهشی داشته، در حد امکان صحبت‌هایی شده است. بی‌شک هر کس از محدوده‌های ادراک خود می‌تواند بگوید و هیچ کلامی مفهوم حکم را ندارد. در دیالوگ می‌توان بدون موضع‌گیری به طرح آرا پرداخت و به نتیجه یا نتایجی دست یافت.



ظرفیت هنری کشور ما چقدر است. موسیقی در ایران از نظر شما دارای چه \*  
وضعیتی است و چه پیشنهادی برای بهبود آن دارید؟

هر گاه که ما هنر را امری جدی تلقی کنیم و برای آن قوانین ثابت و شخصیت-  
اجتماعی مساوی با دیگر مفاهیم و مشاغل در نظر بگیریم و آموزش‌هایی را برای  
ارتقاء سطح فرهنگی جامعه پیش‌بینی کنیم که بر مبنای آن احاد یک ملت به  
اندیشمندان، متفکران، هنرمندان و دانشمندان خود جایگاه در خوری را اختصاص  
دهند، آن وقت خواهیم توانست از ظرفیت‌های هنری سخن بگوییم. در موسیقی نیز  
مهم همین است. اما در بعد تخصصی‌تر بایستی گفت که موسیقی ایران ممکن است  
مثلاً در چهار رده اصلی طبقه‌بندی شود، که عبارتند از

۱- موسیقی اصیل ایرانی با تمام مسایل مربوط به خود -

۲- موسیقی محلی یا موسیقی دیگر اقوام ایرانی -

۳- موسیقی روزمره یا پاپ یا هر آنچه که می‌گویند -

۴- موسیقی علمی و برخوردار از ساختار، فرم و مفاهیم علمی موسیقی جهانی -

که در صورت به رسمیت شناخته شدن خود موسیقی به مفهوم هنری، حرفه‌ای و

تأمین منابع و مأخذ شعاعی، اقتصادی و اجتماعی در هر چهار رده یاد شده، می‌توان به

بالندگی دست یافت

بی‌شک هیچ کدام از این چهار شعبه تضادی با دیگری نمی‌تواند داشته باشد. در حال حاضر به وضوح ثابت شده است که  
در صورت داشتن برنامه‌ای مدون و اصولی که به دور از تنگ‌نظری‌ها و انحصارگرایی باشد، می‌توانیم از

ظرفیت‌های موجود بهره‌های فراوانی را در اختیار جامعه قرار دهیم. در دنیای امروز ملت‌ها با هنرمندان، متفکران و

دانشمندان خود شناخته می‌شوند و به پیشینه‌ها و حال فرهنگی، هنری و علمی خود می‌بالند

آیا موسیقی کلاسیک یا علمی محصولی از هنر غرب است؟ خاستگاه موسیقی ایران را از گذشته‌های دور تاکنون چگونه \*

بررسی می‌کنید؟ تفاوت‌های این دو نوع موسیقی در چیست؟

به نظرم اطلاق موسیقی غربی به موسیقی علمی یا کلاسیک بیان مناسبی نیست. زیرا این نوع موسیقی صرفاً محصول -

غرب نیست بلکه همه ملت‌های دنیا در آن سهمینند. قوانین این موسیقی نیز از سوی اندیشمندان مختلف در اعصار مختلف

و با عقاید و آرای برگزیدگان ملت‌های متفاوت شکل گرفته است. اما در مورد موسیقی ایران بایستی گفت که این موسیقی

از اندرون تاریخ ایران می‌جوشد. داستان این موسیقی، قصه تاریخ سرزمینی است که از فراز و نشیب آن هم دوست و

دشمن باخبر است. داستان تلاش و پایداری مردمی است که در جست‌وجوی حق، تشنگی عمیق خود را در بستر باورهای

جاویدان سیراب می‌کردند اما از این سو و آن سو مورد تاخت و تاز و توطئه قرار می‌گرفتند

تاریخ شامل رنج‌ها و محرومیت‌هاست. با این همه اگر نیک‌بگریم می‌توان معنی‌واژگان افتخار، عظمت و جلال را نیز

در آن جست. اگرچه داغ‌توهین و تحقیر شاهان، امرا و سردمداران زر و زور را با خود به همراه دارد. موسیقی در این

سرزمین‌گاه سیر قهقرا داشته است و به حکم حاکمان با دست و پایی در زنجیر در خدمت ابتدال نامحرمان و ناشناسانی

دیو سیرت بوده است. با این همه هر زمان که کور سویی از آزادی و آزادی در این سرزمین امکان رشد داشته با آن هم

آوا می‌شده و فریاد گسستن بند و زنجیر و یافتن آزادی و جستن معنا و حکمت را بر گلوهای فشرده و طبل‌های غرور

می کوبیده است. موسیقی، ناله جانکاه جست و جوی ناشناخته ای است که مردمی طالب معنا را به اصل خود برمی گرداند و از دل بستگی های این جهان در کلیت تاریخ بودن رهایی می بخشد و چنین است که امروزه حزن و اندوه، اشک و ماتم به همراه رزم و استقامت، تمام عرصه های آن را انباشته است. موسیقی هوس نبود، به خاطر حرص و عرصه های شهوانی هم نبود، اگرچه شاهان، اشراف و درباریان دامن آن را با ناپلودگی های خود آلودند و بی خیران نامحرم از آن نردبانی برای خواسته های نابجای خود برپا ساختند. تاریخ ما، تاریخ شاهان مستبد، بی سواد، لاف زن، تاریخ کشتارهای بی دلیل، تاریخ کورکردن ها و غیره است. در آن دوران ها خان ها، اربابها، شاهان مردم خود را زیر شلاق استبداد سیاه می کردند. در کشتزارها و مزارع آنها را به کار می کشیدند و یا به عنوان سرباز به جنگ روانه می کردند. هنر جایگاهی نداشت. عده ای می بایست شب سلطان را، که به انواعی از مفاصد آغشته بود، رنگ طرب بزنند تا او راضی شود. عده ای مطرب می نواختند و او خرناس می کشید. مطربان احوال خود را بر ساز می زدند و بدین گونه تاریخی ثبت می شد که شلاق ظلم و جور در آن برجسته بود، لاجرم تاریخ موسیقی شکل می گرفت. ما مراحل تاریخی دوره های موسیقی جهانی را به دلایل فوق طی نکردیم. امروزه نیز مجال چنین تجربه های ناموفقی نیست و البته خیلی دیر است. موسیقی ما منوفونیک است و منوفون هم باقی می ماند زیرا ۲۵۰۰ سال استبداد و دیکتاتوری فردی، موسیقی فردی را نیز به ارمغان می آورد. اما در مفاهیم علمی استبداد شخصی نمی تواند مطرح باشد. هر نظریه ای تا ظهور نظریه بعدی پابرجا می ماند و آن گاه جای خود را به آرای نو می دهد. موسیقی علمی از تکنیک تن ها و هارمونی سود می جوید چون که از دیکتاتوری یاد شده اثری در آن به چشم نمی خورد. موسیقی علمی چند صدایی است و به آحاد ملت خود که مثلاً در یک ارکستر سمفونیک گرد هم می آیند، فرصت می دهد تا به نوبت کلام خود را بگویند. هیچ کس دیگری را خاموش نمی کند و این با توجه به روند جهانی شدن، بیشتر عقلانی به نظر می رسد. گفت و گو در موسیقی جهانی از اهم مسایل به شمار می رود. موسیقیدانان ایرانی در این زمینه زحمات غیرقابل فراموش شدنی را متحمل شده و می شوند که در صورت تأمین شرایط پیش گفته می تواند بالندگی های بسیاری را داشته باشد. امروزه می باید دست به تجارب نو، موسیقی نو و اندیشه های نو زد و تردید و دودلی را برای همیشه به کناری گذاشت

آیا موسیقی کلاسیک را می توان نوعی تعامل فرهنگی در بین ملت های جهان دانست؟ اگر جواب مثبت است بگویید ما \* در ایران چقدر به این موضوع می پردازیم؟

موسیقیدان های بزرگ حس ها و نیازهای گوناگون بشری را در آثار خود جای می دهند و از این راه به همزبانی دست - می یابند. این موسیقی به عنوان نوعی از میراث فرهنگی بشر و عاملی برای ارتباط فرهنگی و حتی عاطفی ماندگار می شود. این تعامل در موسیقی امری کاملاً بدیعی است. زمانی که در یک برنامه کنسرت آثار مختلفی را که در سرتاسر گیتی از ارزش و احترام خاص و مساوی برخوردارند به اجرا می گذارند نوعی تعامل و همفکری جهانی شکل می گیرد. این مسئله در کل مراکز موسیقی دنیا امری جا افتاده و معمول است. در ایران نیز به عنوان مثال ارکستر سمفونیک تهران که اجراهای جهانی موسیقی را در سرلوحه برنامه های خود دارد به چنین تعاملی دست می زند و آثار برجسته ای را از سرتاسر دنیا با رهبران مختلف در شکل ها و فرم های گوناگون به اجرا می گذارد. موسیقی سل هم در آلبوم های انتشار یافته خود و کنسرت ها، آثار زیادی را از اقصای نقاط جهان در قالب تریو و انسامبل عرضه می کند

آیا ملت های جهان موسیقی کلاسیک مربوط به خود را دارند؟ \*

اگر منظور از سؤال این باشد که هر ملتی موسیقی کلاسیک خود را داراست، بایستی گفت همین طور است. موسیقی - کلاسیک ایران، همان موسیقی سنتی و تاریخی آن است. البته ما خبری از گذشته های دورتر آن نداریم. همیشه در اندیشه خود غبطه خورده ام که چگونه شاعران و نویسندگان بزرگ ما افکار و اندیشه های خود را یادداشت می کردند اما موسیقیدانان از این مهم غافل بوده اند، خاصه که شعر و موسیقی در این سرزمین پیوستگی نزدیکی دارند. در هر صورت موسیقی کلاسیک هر ملتی از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است و تمام ملل دنیا چنین پیشینه ای را دارا هستند اما موسیقی کلاسیک جهانی، با آن چیزی که گفته شد، فرق اساسی دارد. این نوع موسیقی، محصول فرهیختگان اندیشه، هنر و علم پیشرو به شمار می رود. فردوسی، داوینچی، باخ، مولانا، ویوالدی، خیام، بتهوون، فارابی و بسیاری دیگر، در اندیشه های خود چیزی را پرورده و ارائه کردند که سخن از یک جغرافیا، یک ملت، یک ایده تاریخ گذشته نیست، آنها هنری را پدید آوردند که می توان در همیشه تاریخ بشریت زنده و پویا، از آن استفاده کرد. ایده های آنها عمیق، ژرف بالا دست و ابراندیشه است. لذا پیشینه و اکنون تاریخ و مردم جهان، هنر و علم جهانی است

در پایان گفت و گو ضمن تشکر می خواستم آخرین صحبت های شما را که در سئوالهای من احتمالاً منظور نشده بود و \* لازم بود طرح شود، بیان کنید

در هر جایی که امکان آزمون و خطا فراهم باشد، تجارب رشد می کند. علم و هنر برابر می گردد و در نتیجه راههای - علاج و دیگرگونی علمی را در ذهن شکوفا می کند که دست آخر موجب تحول می شود. ملت های بزرگ برای صاحبان هنر و اندیشه احترام قایلند و به آنها فرصت نوآوری و خلاقیت را اعطا می کنند و تعصب شخصی خود را به باد فراموشی می سپارند. تاریخ موسیقی مملو از چنین حوادثی است. رسالت موسیقی این نیست که درون را منحل و مضمحل سازد بلکه نقش آن پروبال دادن بدان و ایجاد هماهنگی بین دو نیم کره مغز و سازماندهی مجدد سلول های عصبی در سطح مخ است. بی شک تحول در هر هنر و علمی ارتباط مستقیم با آزادی دارد. در بستر آزادی است که آرا رشد می کنند و در سایه آرای مترقی است که جامعه متحول می شود. جایی که هنر وجود ندارد چیزی هم وجود ندارد، آنجا که هنر نیست، چشم های بشر یا دریده است و طماع، یا خمار است و بی حال. بی شک هر انگاره ای در خارج از حیطه های کلان تعریف شده راه به بیراهه می برد و دست آخر به غده ای سرطانی تبدیل می شود. در تاریخ پر فراز و نشیب ما آنگاه که این تعاریف جامع به هر شکلی دچار آشفته گی می شود، دو گونه روی می دهد، یا حرکت به حدی تنیدی می گیرد که سرگیجه آور است و یا به قدری کند می نماید که خواب خموشان را می ماند. تحول جویان و اصحاب نوگرایی و دگرگونی و دگراندیشی با هنر فروزان خود پیشگام می شوند و علیه تقدیر شوم تدبیر می کنند تا تعالی را جانشین سازند. لذا چون هنر مقدس است و از جانی شیفته سرچشمه می گیرد، تقدیری می سازد تا نبوغ، باروری و اندیشه را در مخاطب پیشرو نوگرای خود جاودانه کند